

مشکل اینجا بود
که امریکایی‌ها
یک‌گویی غربی
اجرای قانون
و حفظ نظم را
برای افغانستان
پیشنهاد
می‌دادند، در
حالی‌که این‌الگو
با فرهنگ بومی
افغانستان سازگار
نبود

سنت‌های اجتماعی افغانستان که ترکیبی از اقتدار غیرمتمرکز و آداب و رسوم قبیله‌ای است، تضاد داشت و اساساً احساس نیاز عمومی به دولت مرکزی وجود نداشت. وقتی ارتش امریکا و نیروهای ناتو پوسترهای انتخاباتی کرزای را بین مردم روستایی توزیع می‌کردند، آنها حتی معنی رأی دادن را هم نمی‌دانستند. در بسیاری از مناطق روستایی، نظام خانوادگی و قومی تأمین‌کننده نیازها بود و احساس نیازی به وجود دولت مدرن در افغانستان در بین مردم وجود نداشت.

در نهایت امریکا، برخلاف انکار بوش و رؤسای جمهور بعدی، پروژه ملت‌سازی خود را در افغانستان پیاده کرد و طی دو دهه، ۱۴۳ میلیارد دلار برای بازسازی، برنامه‌های کمک‌رسانی و نیروهای امنیتی هزینه کرد. هزینه که مطابق تورم، از هزینه امریکا برای طرح مارشال بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر بود. اما نتیجه چه بود؟ امریکا به جای ایجاد صلح و ثبات در افغانستان، ناخواسته دولتی فاسدروی کار آورد که برای بقا به قدرت نظامی و کمک‌های امریکا وابسته بود. در خوش‌بینانه‌ترین حالت، مقامات امریکایی پیش‌بینی کردند که افغانستان برای چندین دهه سالانه به میلیاردها دلار کمک مالی بیشتر نیاز دارد.

● بخش دوم؛ حواس پرتی بزرگ (۲۰۰۳-۲۰۰۵)

فصل چهارم افغانستان اولویت بعدی

پس از چندماه از شروع جنگ افغانستان و تا اوت سال ۲۰۰۲، دولت بوش به دلایل زیادی به این نتیجه رسیده بود که کارش در افغانستان تمام شده است. آنها فکر می‌کردند بجز دستگیری بن‌لادن و انجام برخی اقدامات جزئی، در افغانستان کار دیگری باقی نمانده است. سفیر وقت امریکا در افغانستان تصور می‌کرد بقایای طالبان به صورت راهزنانی در کوهستان به سر می‌برند.

در اواسط ۲۰۰۲ با این تصورات و پیش‌بینی‌های غلط، امریکا جنگ عراق را هم شروع کرد. با شروع جنگ عراق تمرکز امریکایی‌ها متوجه عراق شد و گویی افغانستان از دستور کار خارج شد. سربازان و افسران ارتش، حس می‌کردند در اولویت دوم قرار دارند و فرماندهان میدانی نیز فکرمی‌کردند امریکانمی‌خواهد بهترین افرادش را به آنجا بفرستد.

با به سرآشویی افتادن جنگ عراق، دولت بوش به این نتیجه رسید که این بهترین موقعیت برای کاهش عملیات نظامی در افغانستان و نمایش آن به عنوان موفقیتی بزرگ است. رامسفلد وزیر دفاع در دسامبر ۲۰۰۳ به افغانستان سفر کرد و گفت: «نشانه‌های پیشرفت در همه جا دیده می‌شود.» با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در اکتبر ۲۰۰۴، رامسفلد آن را به عنوان آشکارترین نشانه پیشرفت نام برد و منتقدان را به سخره گرفت.

فصل پنجم برخاستن یک ارتش از دل خاکستر

در سال ۲۰۰۳ امید ایالات متحده برای پایان جنگ افغانستان، ساخت یک ارتش بومی ۷۰ هزار نفره برای حفاظت از دولت ضعیف افغانستان در مقابل طالبان، القاعده و سایر شورشیان و جنگ‌سالاران خائن بود. در اصل، موفقیت راهبرد جنگی امریکا به پیشرفت این پروژه بستگی داشت. فرماندهان ارشد نظامی هر سال لاف می‌زدند و ارتش ملی افغانستان رانبرویی فوق‌العاده معرفی می‌کردند اما